

کوتاه و خواندنی

عشق و علاقه‌ی بی‌خطر

«حَبَّاج، حاکم خون‌خوار بنی‌امیه در عراق، به نوشتن قرآن عشق و علاقه‌ی زیادی داشت و چون خودش فرصت نمی‌کرد، عده‌ی زیادی از نویسندگان را استخدام کرده بود تا به نام او، قرآن بنویسند.»

سنگ قبر مناسب

«روبس‌پیر»، یکی از انقلابیون معروف فرانسوی، بسیار تندرو بود و باعثِ اعدامِ عده‌ی بسیار زیادی از افراد بی‌گناه گردید. سرانجام خود نیز محکوم به مرگ شد و سرش به وسیله‌ی گیوتین از بدن جدا گردید. یکی از سیاست‌مدارانی که به طرز معجزه‌آسایی توانسته بود از تیغ‌هی گیوتین روبس‌پیر جان به در برد، پیشنهاد داد روی سنگ قبر او این جمله را حک کنند: «ای رهگذر، بر مرگ من اندوهگین مباش، زیرا اگر من زنده بودم، تو مرده بودی!»



در شغل خود راست‌گو باشید

زمانی بود که فتح‌علی‌شاه شعر می‌گفت. روزی قطعه‌ای از اشعار خود را بر فتح‌علی‌خان صبا، ملک‌الشعرا دربار، خواند و از او پرسید که چطور است؟ ملک‌الشعرا بی‌ملاحظه گفت: «شعری است خالی از مضمون و پوچ». شاه چنان از این گفته برآشفته که امر داد ملک‌الشعرا بیچاره را به اصطبل بردند و بر سر آخوری بستند و مقداری کاه پیش او ریختند. پس از مدتی که خشم شاه فروکش کرد، ملک‌الشعرا را عفو نمود. مدتی بعد باز شاه شعری گفته بود و بر ملک‌الشعرا خواند و نظر او را در آن باب خواستار شد. ملک‌الشعرا بدون آن‌که چیزی بگوید از جای خود برخاست و رو به طرف در حرکت کرد. شاه پرسید: «ملک‌الشعرا، کجا می‌روی؟» ملک‌الشعرا عرض کرد: «به اصطبل، قربان!» شاه خندید و دیگر شعر خود را بر او عرضه نداشت.

عظمت و اقتدار شما در چیست؟

«سلطان علاءالدین»، قلعه و حصارهای بلندی بر گرد شهر خود ساخت. وقتی کار به اتمام رسانید، از «بهاء‌وَلَد»، که از عارفان خوش‌نام دوران بود، خواهش کرد که یک بار بر فراز حصار آمده و در قسمت‌های مختلف آن به گردش پردازد. بهاء‌ولد وی را گفت: «برای دفع سیل و هجوم دشمن، نیکو بنیادی نهادی و قلعه‌ی حصین ساختی، اما تیرِ دعا‌های مظلومان را چه توانی کردن که از صد هزار برج و بدن می‌گذرد و عالم را خراب می‌کند؟! جهدی بنما و جهادی کن تا قلعه‌ی احسان و عدل برآوری و لشکرِ دعا‌های خیر حاصل کنی که آن برای تو از هزاران حصارِ حصین، بهتر است و امنِ عالم و امان خلق در آن است.»

مردم تکه‌تکه شده

در عصر ناصرالدین‌شاه، بسیاری از حاکمانی که بر شهرهای ایران حکومت می‌کردند، فاسد و ستم‌پیشه بودند. یکی از شیوه‌های آنان، فراهم کردن زمینه‌ی جنگ و خونریزی میان قبایل و طوایف و یا اهالی منطقه‌ای با منطقه‌ی دیگر بود. اساساً این حاکمان در غوغای جنگ و فتنه، با خون‌سردی نزاع را نظاره می‌کردند و از رخ دادن این اتفاقات خرسند و خوشحال بودند. زمانی جمعی از بزرگان، از حاکمی پرسیدند که چرا چنین روشی در پیش می‌گیری و به دادرسی و رفع اختلاف نمی‌پردازد. در پاسخ گفت: «اختلاف رعیت، سببِ اقتدار حکومت است.»^۱



۱) مطالب برگرفته‌اند از کتاب «هزار و یک حکایت تاریخی»، نوشته‌ی محمود حکیمی، شرکت انتشارات قلم.

